

گزارش «فرهیختگان» از ۶ فیلم که در صدر بازاریسياه بلیت‌فروشی قرار دارند

۸ میلیون ناقابل!

یکی از اتفاقات‌های اجتناب‌ناپذیری که تقریباً همواره در روزهای آغازین جشنواره فیلم فجر، نمود خاصی پیدا می‌کند، پدیده بازاریسياه برای فیلم‌های مهم است. البته این پدیده، تنها مختص به روزهای منتهی به آغاز جشنواره نمی‌شود و تقریباً تا روز پایانی این رویداد وجود دارد اما چون با آغاز جشنواره، حواس اهالی رسانه معطوف به رخدادهای روزانه است، این اتفاق نیز چندان به چشم نمی‌آید. واقعیت این است که بازاریسياه فروش بلیت، در روزهای منتهی به شروع جشنواره، بیشتر به چشم می‌آید، حال آنکه شدت این بازار در روزهای برگزاری، شتاب بیشتری دارد و قیمت‌ها نیز قله‌های جدیدی را تجربه می‌کنند. برای اسمال اما قله بلند در اختیار کمدی «صددام» قرار دارد که به قیمت



فعالان بازاریسياه می‌گویند کار خلافي انجام نمی‌دهند

خبرنگار «فرهیختگان» به‌سختی توانست با یکی از فروشندگان این بلیت‌ها ارتباط بگیرد. این فرد به ما گفت: «بر خلاف آن چیزی که شما ادعا می‌کنید، ما کار خلافي انجام نمی‌دهیم. هر فرد با یک خط می‌توانست چهار قطعه بلیت خریداری کند و ما هم همین کار را کردیم، بنابراین کار خلافي صورت نگرفته است.»

وی ادامه داد: «وقتی ما برای بلیت ۸۰ هزار تومانی، رقم ۸۰۰ هزار تومانی درنظر می‌گیریم، فشاری به کسی وارد نمی‌شود. سینماها هنگام جشنواره، سانس‌های فوق‌العاده می‌گذارند و کسانی که بضاعت پرداخت ۸۰۰ هزار تومان را ندارند، می‌توانند آزادانه بروند و بلیت ۸۰ هزار تومانی خریداری کنند. درواقع کسی که ۸۰۰ هزار تومان برایش مسئله نیست، خیلی راحت استقبال می‌کند و اتفاقاً نه چانه می‌زند و نه متلک بار ما می‌کند.»

این فرد افزود: «بهار فعالیت ما، تا زمان برگزاری جشنواره است، چون مردم اطلاعات چندانی از فیلم‌ها ندارند و فقط به نام کارگردانان و بازیگران توجه می‌کنند که حاضرند بهایی برای آن فیلم بپردازند. وقتی جشنواره شروع می‌شود واکنش‌ها و نقدهای منفی، باعث ریزش مخاطبان آن فیلم می‌شود، مثلاً ما تا قبل از برگزاری جشنواره،

برای فیلمی با بازی الف، ششین بلیت را تا یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان هم فروخته‌ایم اما وقتی نظرات منفی این فیلم بیرون آمد، حتی بلیت‌های ۴۰۰ هزار تومانی این فیلم نیز به فروش نمی‌رسد.» این شخص در پاسخ به این پرسش که تا چه اندازه بلیت در اختیار دارید، گفت: «حجم وسیعی از بلیت‌ها، در همان زمان پیش‌فروش خریداری می‌شوند. وقتی استقبال از فیلمی بالا رفت، می‌رویم سراغ کسانی که بلیت خریده‌اند اما اکنون به هر دلیلی نمی‌توانند به تماشای آن فیلم بروند یا از کسانی که بلیت‌های کلی دارند بلیتشان را می‌خریم و خودمان به‌صورت مستقل می‌فروشیم.»

وی در مواجهه با این پرسش که ترسی از بابت ممانعت یا دستگیری ندارند، گفت: «آخر ما کاری نمی‌کنیم که بد باشد. بلیت‌ها را برای کسانی که نمی‌توانند تهیه کنند، آماده می‌کنیم. نه فشار می‌آوریم و نه اختلال ایجاد می‌کنیم. چیزی هم نیست که متعلق به اسمال و سال گذشته باشد. همیشه بوده و در همه جای جهان هم هست و کسی تخلفی مرتکب نمی‌شود که بخواهد مورد توبیخ یا بازداشت قرار بگیرد، حتی من شنیدم این اتفاق در مورد کنسرت‌ها نیز صورت می‌گیرد و امری عادی در حوزه موسیقی است.»

هنرمندان گم‌شده در دل تاریخ جشنواره فیلم فجر– ۶

محبوب و مشهور در زمان مرگ

داشت؛ چندان از اتفاقات خوب اطرافش هم آگاه‌نبوده‌است، به‌مصاحبه‌کننده‌اش گفته‌بود: «من حتی فیلم سرزمین آرزوها را که به‌خاطر آن جایزه گرفته‌ام ندیده‌ام. اصلاً فکر نمی‌کردم جایزه‌ای بگیرم تا موقعی که قاری‌زاده به منزل ما آمد و گفت آماده‌شوید که امشب قرار است جایزه بگیریم. من اول حرف ایشان را جدی نگرفتم، ولی بعد از شدت خوشحالی توانایی بلند شدن از جایم را نداشتم.» پیدا کردنش برای فرهادی آسان هم نبود، به نظر آن روزها در منزلی اجاره‌ای به‌همراه همسرش آرشام در خیابان آفریقا می‌زیست و این نشانی را هم به‌واسطه شماره تلفنی یافته‌است که متعلق به همسایه آنیک و در اختیار مجید قاری‌زاده بوده‌است. فرهادی خود را به آنیک می‌رساند و درمی‌یابد پیرزن همان زمان در انتظار آمدن خبرنگار دیگری بوده‌است که نیامده‌بود. «از صبح تا غروب بیرون نرفتم و نشستم خانه؛ ولی خبری از او نشد.» این نیامدن در نهایت به سندی تاریخی منجر می‌شود، آن هم از بازیگری که به‌قول فرهادی گفت‌وگو با او «به‌دلیل ضعف حافظه‌کار دشواری است.» آنیک که آن روزها پرستاری از همسرش را برعهده داشت، تقریباً نام کارگردانان و همکارانش را فراموش کرده‌بود. پیرزن که تنها فرزندش را در سانه‌های از دست داده بود، حتی در آن روزگار جایزه گرفتن هم تنها بوده‌است. تنهایی‌ای که برایش تراژیک رقم می‌خورد.

اما دنیای بازیگری آنیک از چه زمانی آغاز شد؟ به‌گفته خودش، با توجه به آن فراموشی حاکم بر خاطراتش، در ۳۰ سالگی با تشویق خواهرشورش، لیدا آتایان– که خودش هم بازیگر بود– وارد کلوب آزارات می‌شود تا بازیگری در نمایش‌های ارمنی‌زبان را پیشه کند. نام نمایش‌ها را به‌یاد نمی‌آورد جز معدودی همچون «مارلی مادلن» که‌در آن سوفلور بوده‌است. در آوارات هم‌بازی با آرمان، بازیگر همیشگی خاچیکیان می‌شود و به همراه او، در ایام جنگ جهانی دوم به آبادان می‌رود تا برای اهالی شرکت نفت نمایش به زبان فارسی اجرا کنند. بازی در تئاتر موجب می‌شود توسط خاچیکیان و درکنارش آرماتیس آقا‌مالیان وارد سینما شود تا در نهایت با فیلم «ضربت» خاچیکیان روبروی دوربین برود، در نقش همسر بیمار آرمان، هم‌بازی قدیمی‌اش. گفته‌بود نزدیک به ۵۰ فیلم بازی کرده‌است؛ پالین حال نمی‌تواند نام همه را به یاد آورد و البته طبق اطلاعات موجود از فیلم‌های ثبت‌شده در اینترنت، به نظر نمانش در برخی موارد ثبت نشده‌است.

نگاهی به فیلم «دست‌تنها» ساخته امیرحسین ثقفی

موج نوی مناطق محروم

مازایروکیلی خیرنگار

فکر می‌کنم بعد از ساختن چندین فیلم، این موضوع بر همه آشکار شده که امیرحسین ثقفی شیفته‌سینمای موج‌نوآثار کارگردانانی مانندمسعود کیمیایی، فریدون گله و امیر نادری است. شیفته سینمای خیابانی که روایت‌گر آدم‌های مطرود جامعه ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ هجری شمسیی بود. این علاقه و شیفتگی نه‌تنها ایرادی ندارد، که حتی تقلید و الهام گرفتن از آن، اگر درست و اصولی انجام شود، می‌تواند بسیار جذاب باشد. اما مشکل از همین درست و اصولی بودن الهاماتی است که ثقفی از کارگردانان مطرح موج‌نوسینمای ایران می‌گیرد. ثقفی از فیلم‌های بزرگان سینمای ایران یک پوسته ظاهری ساده (مانند

اما پیگیری ما نشان می‌دهد این اتفاق، تنها محدود به این افراد نمی‌شود. بررسی‌های ما نشان می‌دهد این روند، به یک‌اهرم تبلیغاتی برای برخی فیلم‌ها تبدیل شده‌است. به این ترتیب که برخی از این آگهی‌های فروش بلیت، اصلاً وجود خارجی ندارند و با هدف فضاسازی رسانه‌ای حول فیلم صورت می‌گیرند. اتفاقی که سبب می‌شود با برجسته شدن نام آن فیلم به‌عنوان اثری که برایش بازاریسياه راه بیفتد، مخاطبان را ترغیب می‌کند تا نسبت به خرید بلیت‌های آن فیلم اقدام کنند و به این ترتیب، صاحبان آن فیلم‌ها را با یک تبلیغ رایگان اما پربازده مواجه می‌کند که پاسنخ خیلی خوبی نیز از آن می‌گیرند.

تحقیقات ما نشان می‌دهد در دوره فعلی، حداقل برای دو فیلم از چنین ترفندی استفاده‌شده که صاحبان این آثار، با به‌راه انداختن بازاریسياه کاذب برای فیلمشماز و فضاسازی رسانه‌ای ب‌سالت آن توانستند نام فیلم خود را برای مخاطبان برجسته کنند. البته این مدل فضاسازی تنها محدود به روزهای پیش از جشنواره است؛ چراکه با آغاز جشنواره، این مدل کار‌ها نیز تقریباً متوقف شده و مخاطبان تلاش می‌کنند براساس نظرات مردمی و نقدهای منتشرشده نسبت

عدد موجود، برای مثال در ویکی‌پدیا، کمتر از این عدد است.

وقتی از او پرسیده‌شد که کدام نقش و فیلم را بیشتر از بقیه دوست دارد از «جهنم سفید» خاچیکیان یاد کرد و گفت «در آن فیلم مرا صرستی‌راستی در زیر برف دفن کرده‌بودند که با بیرون ماندن یکی از راهبان از زیر برف، جنایت لو می‌رفت. من هنوز هم به فیلم‌های جنایی علاقه‌مندم و دوست‌دارم تماشا کنم.» جای دیگری در خاطره‌ای از «جهنم سفید» گفته‌بود: «یادم می‌آید یک روز برای فیلمبرداری فیلم جهنم سفید می‌بایست از یک کوه بالا می‌رفتیم. من مسن‌ترین فرد گروه بودم. همه افراد به‌راحتی از کوه بالا رفتند ولی من نمی‌توانستم، تا اینکه حبیبی بازیگر اصلی فیلم که کشتی‌گیر بود، آمد پایین و مرا مثل یک گنجشک گذاشت روی دوشش و برد بالا.»

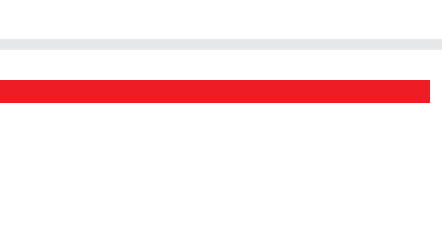
تجربه‌دلچسب دیگرش به‌همکاری به‌بیضایی برمی‌گردد که بانشش گفت: «فیلم «کلاغ» را هم دوست دارم، چون خیلی به حس من نزدیک بود، زنی که گذشته و جوانسی خود را گم کرده‌بود و انگار خود من بودم.» آنیک البته خیلی زود گم شد. پیری بر او مستولی شد و پس از چند فیلمی که بازی کرد، با مرگ همسرش گوشه‌نشین آسایشگاه‌که‌ریزک‌شد و در همان فراموشخانه چشم از دنیا فرو بست. فرهادی از زمان گویی نگران آینده این دو پیرزن بود و پیرزن بوده‌است و از او می‌رسد آیفرفی برای تأمین معاش دارد یا خیر؟ آرشام، همسر آن روزها بیمارش را معافه تا بولوسسازی داشته و زندگی از آن طریق گذشته‌است؛ اما آرشام مغازه را می‌فروشد و پولش را به کسی می‌دهد تا با کار کردن روی آن، ماهانه مبلغی به دستشان برساند. اما آنیک نگاهش بر سمت دیگری است، دغدغه دیگری دارد و می‌گوید: «چه خوب است به کسانی که سال‌های عمرشان را در خدمت جامعه هنری صرف کرده‌اند، توجه‌شود. حداقل به فکر پیری و ازکارافتادگی آن‌ها باشند. البته الان توجه و احترام معنوی به زن‌ها در سینما بیشتر شده، ولی باید از نظر حقوق مادی هم این توجه وجود داشته باشد. هر چند در هر حال من از عشقم به بازیگری دست نمی‌کنم.» آنیک اینجا به چند چیز اشاره می‌کند؛ نخست اینکه به این باور رسیده در آن سال‌های دهه ۶۰ توجه به بازیگران زن دستخوش تغییراتی شده که از دید او اتفاق خوبی است. شاید خشوند از توجه جشنواره به اوست که در سال‌های پیش‌تر رخ نداده‌بود؛ همان‌طور که در مصاحبه نیز

به خرید بلیت آثار اقدام کنند؛ بنابراین پدیده بازاریسياه، اتفاق چندان پیچیده یا مافیایی برای سینمای ما نیست. همین الان که به برخی سکوهای نیازمندی مراجعه کنید، با انبوه بلیت‌های جشنواره مواجه می‌شوید که از ۸۰ تا ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان قیمت‌گذاری شده‌اند. جالب آنکه بلیت‌های میلیونی چند فیلم، به‌سرعت فروش رفته و آگهی‌دهنده نیز آن بلیت را از روی سکو برمی‌دارد. بنابراین فسارخ از آن بخش از آگهی‌های کاذب، رونق خوبی در این عرصه وجود دارد که سبب می‌شود مخاطبان به تماشای فیلم موردنظر ولو با چندین برابر قیمت بنشینند. اتفاقی که در هیاهوی جشنواره، چندان موردتوجه قرار نمی‌گیرد و با قدرت به کار خود ادامه می‌دهد.



یک اهرم تبلیغاتی رایگان برای صاحبان فیلم‌ها

به خرید بلیت آثار اقدام کنند؛ بنابراین پدیده بازاریسياه، اتفاق چندان پیچیده یا مافیایی برای سینمای ما نیست. همین الان که به برخی سکوهای نیازمندی مراجعه کنید، با انبوه بلیت‌های جشنواره مواجه می‌شوید که از ۸۰ تا ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان قیمت‌گذاری شده‌اند. جالب آنکه بلیت‌های میلیونی چند فیلم، به‌سرعت فروش رفته و آگهی‌دهنده نیز آن بلیت را از روی سکو برمی‌دارد. بنابراین فسارخ از آن بخش از آگهی‌های کاذب، رونق خوبی در این عرصه وجود دارد که سبب می‌شود مخاطبان به تماشای فیلم موردنظر ولو با چندین برابر قیمت بنشینند. اتفاقی که در هیاهوی جشنواره، چندان موردتوجه قرار نمی‌گیرد و با قدرت به کار خود ادامه می‌دهد.



از شوق شنیدن خبر برنده شدن از سوی قاری‌زاده گفته‌بود. دوم گویی می‌داند پیری برایش روزگار غریبی به همراه دارد و او نگران آینده است؛ آینده‌ای که امروز برایمان درک‌پذیر نیست. سومین مورد اما جمله‌نهایی است، اینکه او عاشق بازیگری است و این چیزی است که گویی بقای امیدش است. آنیک اما بعد از سرزمین آرزوها تنها پنج فیلم بازی کرد که مشهورترینش «هامون» است و عجیب‌ترینش «شب بیست‌ونهم». با «پرواز را به‌خاطر بسپار» گرد فراموشی به زندگی‌اش پاشیده‌شد. بازیگری که عاشق سوزان هیوارد بود. هیوارد اما تا آخرین لحظات زندگی‌اش در سینما بود و آنچه میان او و سینما فاصله انداخت، سرطان و مرگ بود و البته هیوارد در زمان مرگ هنوز محبوب و مشهور بود و نه از اصل افتاده بود و نه از اسب.

آنیک ششفرزایان در سال ۱۳۷۵، درحالی که نزدیک به ۹۰ سال داشت پس از چندسال زیستن در آسایشگاه سالمندان که‌ریزک درگذشت. آن‌اهید آباد ۱۲ سال بعد در گفت‌وگو با روزنامه شرق درباره اولین تلاشش برای فیلمسازی از مستندی درباره آنیک می‌گوید؛ اما این فیلم هیچ‌گاه ساخته نمی‌شود، چون «آن‌موقع خانم شفرزایان در خانه سالمندان که‌ریزک بود. ابتدا از سر وظیفه و او سر زدم. خواش کرد قبل از مرگش جلوی دوربین باشد و بازی و بازیگری کند. طرحی در ذهنم شکل گرفت که براساس حقیقت موجود زندگی آنیک فیلمی بسازم. مرحوم کیارستمی بانی خیر فیلم شد. با آسایشگاه‌که‌ریزک و شهرداری هماهنگ کردند و آقای بیضایی عزیز هم مشاور فیلم‌نامه شدند. آن زمان آقای ضرغامی، معاون سینمایی و دکتر رجبی، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی بودند. همان زمان فقط به دوربین احتیاج داشتم. متأسفانه بزرگ‌ترین اشتباهی که کردم این بود که به مدیریت وقت اطلاع‌دادم خانم ششفرزایان در که‌ریزکند. از دفتر فارابی تماس گرفتند و گفتند از خانم شفرزایان نباید فیلمبرداری کنید، چون ما داریم درباره ایشان فیلم می‌سازیم و هرگونه فیلمبرداری باید با هماهنگی مدیریت وقت فارابی انجام گیرد. درحالی‌که آن فیلمی که برایش دستور منع فیلمبرداری داده بودند، همان فیلم من بودا یعنی حتی وقتی با هزار بدبختی خارج از فارابی دوربین ۱۶ میلی‌متری و نگاتیو هم تهیه کردم، نمی‌توانستم فیلمبرداری کنم. الان شاید باورپذیر نباشد، ولی…»

هم قربانی می‌شوند، خب بشوند. مشکل ثقفی این است که از سینما فقط تقلید را فرا گرفته‌است و هر تکه از فیلم‌هایش را از یک کارگردان دزدیده و با استفاده از این تکه‌های ناجور، یک کاردمتی کودکانه‌درست کرده که اجزای آن هیچ ارتباطی با هم ندارند. اسم این کار هر چه باشد، فیلم‌سازی نیست. والا هر کارگردانی متوجه می‌شود که چنین داستان بی‌منطقی ذره‌ای به درد فیلم‌شدن نمی‌خورد. در انتهای می‌ماند طرح یک پرسش؛ عجیب نیست ثقفی بعد از این همه شکست در گیشه هنوز می‌تواند این‌طور بی‌وقفه فیلم بسازد؟ اگر سینمای ایران ساختار درستی داشت، قطعاً پیدا کردن سرمایه‌گذار بعد از این همه شکست متوالی کار راحتی نبود. اما به نظر می‌رسد سال دیگر هم امیرحسین ثقفی در جشنواره حضور خواهد داشت.